روزنامه شرق

فرهنگ ایرانی

اعتبار نظریه در گرو آزمایش است؛ گفت‌وگو با دکتر سپهر اربابی — صفحه ۱۰

سفری آرام در دریای خروشان طبیعت — صفحه ۱۱

یادی از دارالفنون اولین مدرسه مدرن ایران — صفحه ۱۲

عکس: مریم مجد

گفت‌وگو با شیوا دولت‌آبادی، عضو انجمن روان‌شناسی ایران

باید کودکان را در زمینه مسائل جنسی آگاه کرد

نگار حسینی: طبیعی است که وقتی یک بچه دارید یا حداکثر دو تا، همه تمرکزتان روی آنها خواهد بود؛ تمرکز بر اینکه چه می‌خورند و چه می‌پوشند و چه می‌آموزند و اینکه نکند کودکان‌تان جایی دور از چشم شما آزار و اذیت، به ویژه آزار و اذیت جنسی ببینند. قاطعانه نمی‌شود گفت کمترشدن تعداد کودکان در خانواده مراقبت والدین از فرزندان را وسواس‌گونه کرده یا ناامن‌ترشدن جامعه موجب این پدیده شده است. به‌هرحال، یکی از مهم‌ترین مسائل خانواده‌ها این است که چگونه درباره جنسیت و خطراتی که ممکن است کودکان‌شان را تهدید کند با آنها گفت‌وگو کنند و به آنها آموزش بدهند. طبیعی است که بسیاری از والدین ندانند چگونه می‌شود بدون آشفته و ناامن‌کردن دنیای کودک به او آموزش داد. با شیوا دولت‌آبادی، دانش‌آموخته دکترای روان‌شناسی، رئیس هیأت‌مدیره انجمن روان‌شناسی ایران، رئیس هیأت‌مدیره و مدیرعامل انجمن حمایت از حقوق کودکان، دراین‌باره گفت‌وگو کرده‌ایم:

به نظر می‌رسد والدین در خانواده‌های امروز جامعه ایرانی خیلی بیشتر از گذشته بر وضعیت کودکان‌شان نظارت دارند. این نظارت گاهی وسواس‌گونه است و منجر به اضطراب والدین می‌شود. دلایل این پدیده چه می‌تواند باشد؟ آیا جامعه ناامن‌تر شده است یا والدین به دلیل داشتن فرزندان کمتر درباره سرنوشت فرزندان‌شان سخت‌گیرتر شده‌اند؟

همه عواملی که به آن اشاره کردید، در ایجاد چنین پدیده‌ای نقش دارند. وقتی تعداد فرزندان در خانواده کمتر است، تمرکز والدین روی آنها بیشتر می‌شود و در ضمن وقتی خانواده هسته‌ای می‌شود و مجبور است خود، همه توجه را به همه امور مربوط به زندگی داشته باشد، نوعی گوش‌به‌زنگی به وجود می‌آید. در خانواده‌های گسترده تقسیم وظایف وجود داشته است. کودکان از نوعی زندگی جمعی با یکدیگر بهره می‌بردند و بین خودشان راحت‌تر بودند و در نهایت تعامل بیشتری میان کوچک‌ترها و بزرگ‌ترها وجود داشت و فضای کمابیش امنی حاکم بود؛ بنابراین بخشی از این حساس‌ترشدن والدین نسبت به امنیت بچه‌های‌شان به همین ازدست‌رفتن فضاهای امن گسترده برمی‌گردد و در نتیجه، تمرکز و نظارت بیشتر خانواده روی فرزندان کمتر در خانواده‌های هسته‌ای را ضروری می‌کند. یکی دیگر از اتفاقاتی که عمدتا در شهرهای بزرگ می‌افتد این است که محله دیگر آن معنای حمایت‌کننده پیشین را ندارد و فرد با پیشینه و آبا و اجداد و حساسیت‌ها و ویژگی‌هایش آشنا نیست و شرایطی که در آن همیشه آدم‌ها به اعتبار هم‌محله‌ای‌بودن حرمت یکدیگر را نگه می‌داشتند نیز رنگ‌باخته است و در جایی که همه ناشناس هستند و شناخت کمی از هم، از حساسیت‌های هم و از پیشینه‌های هم دارند، طبیعتا آن بار حمایتی عاطفی هم کم می‌شود. داستان‌های جالبی می‌شنویم که مثلا خیلی اتفاقی در مسافرت دو نفر در کنار هم در هواپیما یا در اتوبوس می‌فهمند که در همان مجموعه آپارتمان زندگی می‌کنند؛ بنابراین مسلما ناشناس‌بودن و ریشه‌نداشتن در محله‌ای که آدم در آن زندگی می‌کند و نیز تبدیل‌شدن خانواده گسترده به خانواده‌های کوچک‌تر، در دل‌نگرانی‌های مربوط به امنیت فرزندان نقش دارند. از سوی دیگر، جوامع هم در مقایسه با گذشته ناامن‌تر شده‌اند و در این هم شکی نیست. اگر ما فقط نمونه شهر تهران را بگیریم که سی‌وچند سال پیش سه میلیون جمعیت داشت و بعد، هشت میلیون و حالا صحبت از ۱۶ میلیون جمعیت آن با شهرک‌های اقماری است، می‌بینیم طبیعتا در چنین جایی اتفاق‌های بیشتری هم می‌افتد. در این جمعیت‌های بزرگ و ناشناس همیشه افراد زیادی هستند که بی‌تعلق جدی‌تر به بافت‌های شغلی و شهروندی ریشه‌دار، در حاشیه‌ها زندگی می‌کنند و متأسفانه آسیب‌های زندگی حاشیه‌نشینی را دارند. نگرانی نسبت به مسائل مربوط به فقر و آسیب‌هایی که ناشی از نحوه زندگی در فقر هستند، بی‌شک در احساس امنیت همشهریان نقش خیلی مهمی دارند. تا وقتی نگرانی از وجود انسان‌های بسیار نیازمند در اطراف خانواده وجود دارد، در وهله نخست خانواده‌ها فکر می‌کنند چطور می‌توانند خود را از آسیب‌های اجتماعی ناشی از فقر دیگران مانند دزدی حفظ کنند. به‌عبارتی می‌توان گفت درمضیقه‌بودن دیگران برای همه نگران‌کننده است، حتی اگر خودشان در مضیقه نباشند. به دلایل گوناگون آسیب‌های اجتماعی کم نیستند؛ برای نمونه وقتی در پیرامون‌مان تعداد زیادی معتاد داریم، آیا می‌شود با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشت؟ اعتیاد خیلی از مرزهای اخلاقی را در هم می‌شکند و شخص معتاد وقتی نیازمند مواد است، می‌تواند راحت دست به جرم و حتی جنایت بزند. آثار سوء انواع مواد مخدر بسیار متفاوت‌اند؛ بعضی از این مواد می‌توانند تجربه داشتن توانمندی‌های کاذبی را در فرد ایجاد کنند که در نتیجه آن، فرد مبتلا می‌تواند به صورت مقطعی به سوی رفتارهای پرخطرتر سوق یابد. این هم خود می‌تواند به نگرانی‌های والدین افزوده شود. شاید نتوانیم بگوییم بار کدام‌یک از عوامل متعددی که مرور کردیم در ارزیابی خطرهایی که متوجه فرزندان است، سنگین‌تر است؛ ولی به طور قطع همه اینها در این وسواسی که والدین درباره امنیت فرزندان پیدا کرده‌اند، بنابر شرایط خاص افراد مؤثر است.**

شما به فقر و اعتیاد اشاره کردید؛ یعنی باید بپذیریم که در مناطقی که رفاه نسبی وجود دارد، امنیت برای کودکان و به تبع آن، آرامش والدین بیشتر است؟

حداقل درباره عوارض ناشی از سوءمصرف مواد نمی‌توانیم این را بگوییم، چون اولا اعتیاد در همه اقشار هست و وقتی به پیامدهای روانی و اجتماعی اعتیاد نگاه کنیم، می‌بینیم خطرهایی که فرد معتاد برای اطرافیان و خودش ایجاد می‌کند، لزوما به امکان مالی دسترسی به مواد مربوط نیست؛ بلکه بیشتر به آسیب‌دیدگی شخصیتی یا به همان باور به قدرتمندشدن و بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌های اخلاقی برمی‌گردد که فرد معتاد به آن مبتلا می‌شود و می‌تواند در همه طبقات دیده شود؛ یعنی نمی‌توانیم همیشه بگوییم که این فقر است که همراه با اعتیاد مشکل ایجاد می‌کند. اعتیاد حتی با رفاه می‌تواند مشکلاتی عظیم برای فرد و پیرامون او ایجاد کند.

اگر بخواهیم مقایسه‌ای بین مسائل و خطراتی که در جامعه امروز ما، بچه‌ها را تهدید می‌کند، با خطراتی که ۳۰ سال پیش بچه‌ها در معرض آن بودند داشته باشیم، این مقایسه چگونه خواهد بود؟

ما در عین اینکه به وضعیت ناامنی عمومی‌ای که به‌ویژه در شهرهای بزرگ و در حاشیه‌های این شهرها تجربه می‌شود، نقدِ بسیار داریم، از سوی دیگر نباید از یاد ببریم که آگاهی‌های زیادی هم ایجاد شده است که حتما در زمان‌های دور چنین نبوده است. دسترسی به اطلاعات و اخبار لحظه‌ای، آگاهی‌ها را بسیار فراتر از پیش برده است. در گذشته معاشرت‌ها محدودتر بوده است، اما امروز آدم‌ها از طریق کار و حتی شبکه‌های اجتماعی در هر لحظه می‌دانند در هر جایی چه اتفاقی می‌افتد. درعین‌حال درباره جاهایی که شاید خطرات بیشتری متوجه بچه‌های‌مان است، اطلاعات زیادی هم در اختیار بچه‌ها و خانواده‌ها قرار می‌گیرد. شاید حتی بخشی از وسواس و نگرانی خانواده‌ها مربوط به خود این اطلاعات است.

من یادم است که در زمان‌های دور خانواده‌ها نگران این بودند که بچه در حوض نیفتد؛ یعنی چیزهایی که به نحوه زندگی آن زمان برمی‌گشت. ممکن بود از کودک یک لحظه غافل شویم و بچه در حوض یا آب‌انبار بیفتد. بازی‌هایی که بچه‌ها می‌کردند، خیلی بازی‌های پرخطری نبود، درحالی‌که امروزه خیلی از بچه‌ها با تبلت‌های‌شان در همه‌جای دنیا هستند و نمونه‌های هیجان‌خواهی‌های گاه بسیار خطرناک را می‌بینند و می‌توانند نادانسته الگوبرداری کنند. در سنین مختلف خطرات مختلفی متوجه بچه‌هاست. ما می‌دانیم در کودکی بچه‌ها نمی‌توانند تخمین بزنند که مشکل یا خطر کجاست و به‌همین‌دلیل است که باید مراقب لحظه‌های آنها بود. در نوجوانی، نوجوانان تلقی غیرواقعی از توانمندی‌های‌شان دارند و این امر خود سبب می‌شود که ریسک‌های بزرگی کنند؛ مثلا در سرعت یا در کنجکاوی برای استفاده از مواد مخدر، کنجکاوی برای خطرپذیری و حتی پذیرش نزدیک‌شدن زیاد به آدم‌هایی که می‌توانند خطرناک باشند. در نوجوانی بچه‌ها فکر می‌کنند ورای این مشکلات می‌توانند خود را اداره کنند و احتمال خطر از آنِ دیگران است؛ بنابراین این عوامل خطرزا، که امروزه خیلی هم کم نیستند، به دلیل اینکه ارتباط‌ها خیلی بیشتر و گسترده‌تر است و آدم‌ها و تجربه‌های زیادی در مسیر تبادل ارتباط‌ها قرار می‌گیرند، نظارت هوشمندانه‌ای را بر زندگی نوجوانان می‌طلبد.

> **ما در عین اینکه به وضعیت ناامنی عمومی‌ای که به‌ویژه در شهرهای بزرگ و در حاشیه‌های این شهرها تجربه می‌شود، نقد بسیار داریم، از سوی دیگر نباید از یاد ببریم که آگاهی‌های زیادی هم ایجاد شده است که حتما در زمان‌های دور چنین نبوده است. دسترسی به اطلاعات و اخبار لحظه‌ای، آگاهی‌ها را بسیار فراتر از پیش برده است**

آیا اینکه امروزه بچه‌ها از اینترنت استفاده می‌کنند، می‌تواند آن‌ها را در معرض خطرات بیشتری به‌خصوص سوءاستفاده‌های جنسی قرار دهد؟

دسترسی به اطلاعات جنسی امروزه بسیار سهل و آسان شده است. در دوران‌های گذشته نوجوانان کنجکاو می‌توانستند یک داستان عاشقانه بخوانند و اشتیاق‌های جنسی داشته باشند، درحالی‌که متأسفانه هرزه‌نگاری امروزه بسیار سهل در اختیار همگان قرار می‌گیرد و می‌تواند کودکان را با دسترسی به این اطلاعات بیشتر برای خطرپذیری آماده کند، چون باز فکر می‌کنند که مشکلات شامل من نمی‌شود. مقایسه کار آسانی نیست، چون آن‌قدر نحوه زندگی تغییر کرده است که آدم نمی‌تواند بگوید سر نخ تغییرات را چگونه می‌توان پیدا کرد؛ بااین‌حال امروز می‌توان با قاطعیت بیشتری گفت همیشه آدم‌های غریبه یا حتی خودی که خودشان مشکل دارند، در تماس نزدیک با بچه‌ها می‌توانند مشکل‌آفرین باشند و دسترسی‌های سهل‌تری که از طریق ارتباط‌های جمعی ایجاد شده است نیاز به نظارت بیشتر دارند. درعین‌حال ما به‌عنوان کسانی که هم دل‌مان می‌خواهد بچه‌ها سالم باشند و هم می‌خواهیم حقوق آنها برای داشتن نگاه سالم به زندگی و دیگران تقویت شود، مسئولیت‌مان بسیار سنگین می‌شود؛ لازم است والدین هم نظارت داشته باشند و هم اضطراب‌های زیادی و اضافی را به بچه‌ها انتقال ندهند. اگر بچه‌ها احساس کنند و بعد هم باور کنند که در دنیایی ناامن زندگی می‌کنند، ممکن است آسیب جدی ببینند. خیلی از بچه‌ها هستند که به دلیل وسواس‌های والدین‌شان زیاده از حد محتاط هستند و این احتیاط زیادی که به آنها انتقال داده شده است، آنها را از کسب تجربه‌های اجتماعی خوب و حتی آماده‌شدن برای روابط اجتماعی حداقلی خوب، محروم می‌کند.

در بسیاری کشورهای دنیا آموزش‌ها از طریق کتاب‌های درسی به کودکان داده می‌شود. چگونه می‌توان این آموزش‌ها را به کودکان داد؟

یکی از اصول کاربردی برای آموزش مفاهیم حساس به کودکان استفاده‌کردن از مثال‌های ملموس و ساده برای آماده‌کردن ذهن آنها به منظور درک و پذیرش مفاهیم و موضوع‌های پیچیده‌تر است؛ برای نمونه گفت‌وگو به منظور انتقال این موضوع به کودکان که حواس‌شان به اندام‌های جنسی باشد را با مطرح‌کردن مسواک‌زدن می‌توان شروع کرد، نه اینکه ناگهان وارد عرصه‌ای شویم که برای بچه‌ها به دلیل ماهیت فیزیولوژیک و به‌طور سنتی حساس خود این عرصه، فوق‌العاده حساس است. می‌دانیم که اندام‌های جنسی به خاطر این اندام‌های جنسی هستند که دریافت‌کننده‌های حسی زیادی دور و برشان دارند و در نتیجه آگاهی‌دادن در این حوزه باید بسیار ظریف باشد، یعنی باید خیلی با ملایمت و تشبیه‌کردن آن به خصوصی‌بودن دهان یا غذاخوردن و اینکه آدم هر چیزی را وارد دهانش نمی‌کند و مسواک و حوله آدم مخصوص به خودش است و فرد دیگری بهتر است به آن دست نزند، باشد؛ مثلا می‌توان به بچه‌ها گفت فقط افراد محدودی هستند که اجازه دارند لباس ما را عوض کنند و آدم‌های محدودی هستند که اجازه دارند مسواک ما را عوض کنند، چون اینها مربوط به زندگی خصوصی ماست؛ به این شیوه می‌توان با ملایمت مرز بدن را برای بچه مشخص کرد. خیلی وقت‌ها کودکان برای دریافت اطلاعات آمادگی ندارند؛ بنابراین ما یک اصل خیلی کلی هم داریم که از آن برای انتقال اطلاعاتی که بچه‌ها نیاز دارند، استفاده می‌کنیم؛ اول باید ببینیم بچه‌ها خودشان چه فکری درباره موضوع مورد نظر دارند و چگونه و به ویژه با چه هیجانی به آن فکر می‌کنند. این رهنمود بسیار کارایی است. وقتی بچه‌ای از آدم می‌پرسد که من چطور به دنیا آمده‌ام، باید ببینیم که فرضیه خود او چیست، در عین اینکه پاسخ را به سمت واقعیت جهت می‌دهیم، نباید خیلی از چیزی که بچه می‌تواند آن را هضم کند، دور باشیم؛ برای مثال بچه فکر می‌کند بچه‌ها را لک‌لک‌ها می‌آورند. در چنین موقعیتی از او بپرسید. آیا ندیده است خاله فلان در شکمش بچه داشته و او را در بیمارستان به دنیا آورده است؟ پس بچه‌ها را لک‌لک‌ها نمی‌آورند. چنین داستان‌هایی کمک می‌کنند آمادگی بچه را برای پذیرش بسنجیم. آمادگی برای شنیدن به این برمی‌گردد که کودک خودش تاکنون چه فکر می‌کرده است. این یک خط مشی است برای اینکه ما این اطلاعات را طوری به بچه بدهیم که برای او پذیرفتنی باشد.

برای انتقال اطلاعات به کودکان باید شرایط یک خانواده را در نظر بگیرد، نه فضای آموزشی را. خانواده‌ها متفاوت هستند و مسئولیت خانواده، داشتن دانش است. خود آنها باید خیلی خوب بدانند و خیلی خوب هم بدانند چگونه دانش را انتقال بدهند؛ برای مثال اینکه بچه یاد بگیرد از چیزی بدون اینکه توجیه شده باشد، نگذرد و بداند هر چیزی دلیلی دارد. وقتی این را از ابتدا در داستان‌ها و بازی‌ها در ذهن کودک خود ایجاد می‌کنیم، حتما با سؤال‌های زیادی سراغ ما می‌آید و آن وقت باید آماده باشیم متناسب با انتظار ایجادشده در او، وی را به طرف اطلاعات دقیق‌تری هدایت کنیم.

یکی از نگرانی‌هایی که میان پدر و مادرها دیده می‌شود، ورود یک کودک تازه به خانواده است و کنجکاوی کودک بزرگ‌تر نسبت به بدن فرزند کوچک‌تر و اینکه این موضوع می‌تواند برای هر دو کودک خطراتی ایجاد کند. هنگامی که بچه بزرگ‌تر درمورد بدن و به‌خصوص اندام‌های جنسی فرزند کوچک‌تر کنجکاوی می‌کند، چه روشی باید در پیش گرفت؟

اتفاقا این یکی از بهترین راه‌ها برای آموزش است برای اینکه طبیعی است و کنجکاوی طبیعی است. دیدن طبیعی است. اصولا نگاه ما به بدن، یک نگاه خیلی دور از واقعیت است. این مسئله دیدن اندام‌های جنسی نوزاد، که کنجکاوی زیادی را ایجاد می‌کند مخصوصا اگر در جنس تفاوت داشته باشند، این خودش یک عرصه فوق‌العاده خوب برای آموزش است که ما دختر داریم، پسر داریم، این دختر است، این پسر است؛ و اینها با هم فرق دارند و ما از این جاها می‌توانیم بفهمیم که مثلا دماغش هم از تو کوچک‌تر است، این بخش‌ها هم با تو متفاوت است. این عرصه خیلی خوبی است برای واردکردن بچه‌ها. این چیزی است که اگر پنهان شود، بچه‌ها را از آموزش طبیعی و بدیهی محروم می‌کند. بهتر از این است که یک مادر، یک پدر آگاه راجع به این قضایا صحبت کند.

آیا می‌توانیم بگوییم هنگامی که آموزش‌های لازم را به کودکانمان بدهیم، می‌توانیم احتمال آزارهایی که در جامعه ببینند را کم کنیم؟

احتمال را قطعا نمی‌توانیم صفر کنیم. ولی حالا ما چطور می‌توانیم خطرها را کم کنیم؟ بزرگ‌ترین خدمتی که می‌توانیم به بچه‌ها بکنیم، آگاه‌کردن آنها نسبت به اندام‌های جنسی خودشان است از طریقی که آنها را شوکه نکنیم، بیشتر از اندازه به آنها احساس ناامنی و پارانوییدی ندهیم. خود این می‌تواند در تصویری که آنها در آینده از جنس مخالف و ازدواج دارند، سایه بیندازد. اینکه هر مرد غریبه‌ای برای دخترچه خطر است، باعث می‌شود بچه برای همیشه احساس ناامنی کند. درحالی‌که مرزها اگر مشخص شود، می‌تواند کمک‌کننده باشد یکی مرز تن که با ملایمت مشخص شود و یکی هم مرز انسان‌ها با یکدیگر. برای نمونه به کودکان انتقال دهیم که تعداد کمی هستند که آدم با آنها اجازه دارد خیلی نزدیک باشد که اگر آنها می‌خواهند گونه آدم را ببوسند اشکالی ندارد. خیلی از آدم‌ها هستند که پدر و مادر ما آنها را نمی‌شناسند اما اگر اجازه بگیریم اجازه نمی‌دهند که آنها ما را ببوسند و اینکه حریم تن ما، مثل حریم خصوصی خیلی از اشیایی است که فقط مال ما هستند. مثل حوله و مسواک یعنی خیلی‌خیلی با حوصله و درعین‌حال با هدف. یعنی قدم‌به‌قدم ما بتوانیم ذهن را آماده کنیم و بعد هم مسئله اینکه همه آدم‌ها بد نیستند اما همه آدم‌ها هم اجازه ندارند به ما خیلی نزدیک شوند. یا حتی واقعا باز از نظر روان‌شناسی پدیده‌های جالبی داریم که به آن تئوری ذهن می‌گوییم. می‌گوییم که چطور ما می‌توانیم ذهن دیگران را بخوانیم و این خیلی‌خیلی زود بین مادر و فرزند ایجاد می‌شود. بچه ۹ ماهه یا یک ساله وقتی یک کسی بخواهد با او خوش‌وبش کند بچه به مادرش نگاه می‌کند تا ببیند اجازه دارد یا نه.

ادامه در صفحه ۱۲

آمار

بیش از ۲۰ مورد آزار کودکان در هر روز

میانگین کشوری آمار کودک‌آزاری در سال گذشته بیش از ۲۰ مورد در هر روز بوده است. در سال ۹۰، تحقیقی انجام شد که براساس آن مشخص شد در یک سال، ۹۹ هزارو ۹۰۰ تماس مرتبط با اورژانس اجتماعی گزارش شده بوده که هشت‌هزار و ۶۱۸ تماس آن مرتبط با کودک‌آزاری بوده است. این تحقیق از معدود تحقیقاتی است که درباره کمیت کودک‌آزاری در کشور انجام گرفته است. بر این اساس ۴۹.۸ درصد کودک‌آزاری‌ها مربوط به آزار جسمی، ۳۱.۳ درصد مربوط به غفلت، ۱۲.۵ درصد مربوط به آزار روانی و روحی و ۲.۷ درصد مربوط به آزار جنسی است. آمار سازمان بهزیستی می‌گوید روزانه در استان تهران بیش از ۱۱ کودک مورد آزار قرار می‌گیرند به‌طوری‌که سال گذشته، هشت‌هزارو ۶۱۸ نفر درباره کودک‌آزاری با اورژانس اجتماعی تماس گرفته‌اند. به گزارش نامه‌نیوز، این آمار برمبنای تماس‌هایی است که با خط تلفن اورژانس اجتماعی (۱۲۳) برقرار شده و بدیهی است که موارد دیگری از کودک‌آزاری نیز رخ می‌دهد، اما گزارش نمی‌شود. پس می‌توان احتمال داد که حتی آمار کودک‌آزاری بیش از این باشد. در استان تهران نیز کودک‌آزاری علت ۷۶ درصد تماس‌ها به اورژانس اجتماعی در ۶ ماهه نخست امسال بوده است. براساس آمارهای صدای ایران در انجمن حمایت از حقوق کودکان در شش ماه اول سال جاری ۲۲ درصد از افرادی که با این خط تماس گرفتند مورد آزار از سوی پدر قرار گرفته بودند. در شش‌ماهه نخست سال جاری از ۷۰۴ مورد تماس با اورژانس اجتماعی تهران ۵۳۹ مورد به کودک‌آزاری مرتبط بوده و این بدین معنی است که هر روزه دو کودک در شهر تهران مورد آزار واقع می‌شوند. مدیرکل امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور درباره کودکان کار و خیابان اعلام کرده که یک‌سوم کودکان کار و خیابان پذیرش‌شده در کشور مربوط به تهران است و در رده‌های بعدی استان‌های خراسان‌رضوی، فارس، اصفهان و هرمزگان قرار دارد. دکتر غلامرضا رضایی‌فر معتقد است ۳۴ درصد کودکان کار، اتباع بیگانه هستند؛ «بیشترین آمارهای مربوط به پذیرش اتباع بیگانه با ۷۵ درصد مربوط به استان فارس است و خراسان رضوی با ۴۸ درصد، تهران و اصفهان با ۴۷ درصد و هرمزگان با ۳۹ درصد در رده‌های بعد قرار دارند.» این در حالی است که آمارهای خود سازمان بهزیستی نشان می‌دهد ۷۰ درصد از کودکان کار، کمتر از ۱۵ سال دارند. در شرایطی که سازمان جهانی کار، اشتغال کودکان زیر ۱۵ سال را ممنوع اعلام کرده است. والدین ۱۱.۷ درصد کودکان کار طلاق گرفته، والدین ۳.۸ درصد از آنها متارکه کرده، ۳.۳ درصد از آنها با حضور نامادری و سه درصد با حضور ناپدری زندگی می‌کنند. پدر ۶.۲ درصد از آنها و مادر ۲.۴ درصد از آنها فوت کرده است و ۱.۲ درصد از این کودکان بی‌سرپرست هستند. شاید بتوان گفت تنها نکته مثبت آمارهای مرتبط با کودکان کار و خیابان این است که بیش از ۹۵ درصد آنها سابقه مصرف مواد مخدر و بزه را ندارند.

گزارش خارجی

درباره کودک‌آزاری چه باید بدانیم؟

کودک‌آزاری بسیار شایع است. کافی است روزنامه‌ها را ورق بزنید نگاهی به اخبار بیندازید. خبرها پر است از گزارش درباره کودکانی که آزار دیده‌اند و این اطلاعات موجب می‌شود ما بیش از گذشته درباره امنیت فرزندانمان نگران شویم. این موجب می‌شود درباره نگهداری و مراقبت از فرزندانمان وسواس‌گونه عمل کنیم و هم خودمان مضطرب باشیم و هم این اضطراب و نگرانی را به آنها منتقل کنیم. در مقوله کودک‌آزاری و پیشگیری از آن باید به این موضوع مهم توجه داشت که مراقبت بسیار از کودکان و پرورش آنها در فضایی پر از احساس ترس چندان مؤثر نیست، چیزی که در این میان کاربردی است، آشناشدن با مقوله آزار کودکان، آشناکردن کودک به شکل منطقی با این مقوله و شناساندن نشانه‌های آزار به کودک از سوی والدین است. در نهایت اگر با همه این مراقبت‌ها کودک با آزار مواجه شد، باید به او اطمینان داد والدین در کنار او هستند. آمارهای منتشرشده نیز گزارش‌های روزنامه‌ها را تأیید می‌کنند. سالانه حدود سه میلیون مورد کودک‌آزاری و ۵.۵ میلیون مورد سهل‌انگاری در نگهداری از کودکان گزارش می‌شود. دراین‌میان باید توجه داشت هم‌پوشانی‌هایی میان آزار جسمی، آزار جنسی و آزار روانی وجود دارد که به‌سادگی نمی‌توان آنها را از هم منفک کرد.

کودک‌آزاری در خانه

اما در جایی که والدین تصور می‌کنند بیرون از خانه جایی ناامن برای کودکان است، بررسی‌ها نشان می‌دهد بیشترین موارد کودک‌آزاری در میان خانواده و از طریق نزدیکان کودک رخ می‌دهد. در مواردی که آزار و اذیت کودک در خانه مشاهده می‌شود می‌توان ردپایی از افسردگی و سایر بیماری‌های روانی در میان والدین مشاهده کرد. علاوه‌براین در خانواده‌های فقیر نیز می‌توان موارد آزار و اذیت کودک را بیشتر مشاهده کرد. در خانه والدینی که نوجوان هستند یا والدینی که به الکل و مواد مخدر معتادند نیز می‌توان

موارد قابل‌ملاحظه‌ای از کودک‌آزاری مشاهده کرد. درهرحال این درست است که بیرون از خانه جایی امن برای کودک نیست، اما واقعیت این است که بیشترین موارد آزار کودکان از طریق کسانی است که از آنها نگهداری می‌کنند و به آنها نزدیک هستند و در واقع معتمدند.

آزار جنسی، بخشی از آزار است که در آن کودک نمی‌تواند درکی از آنچه اتفاق می‌افتد، داشته باشد و در نتیجه نمی‌تواند با آن موافقت یا مخالفت کند. نتایج برخی تحقیقات حاکی از آن است که ۲۵ درصد دختران و ۱۲/۵ درصد پسران قبل از هشت سالگی با آزار و اذیت جنسی مواجه می‌شوند. بخش دیگری از آزارها، آزار جسمی است که شامل ایجاد جراحت در کودک در نتیجه کتک‌زدن، هل‌دادن و سوزاندن می‌شود. تحقیقات دیگری نشان می‌دهند که در حدود پنج درصد کودکان آزار جسمی را در دوران زندگی خود تجربه می‌کنند.

پیشگیری از آزار کودکان

آگاه‌بودن از فضاهایی که کودک بیرون از خانه در آنها به سر می‌برد نخستین راه برای مراقبت بیشتر از کودک است. باید توجه داشت برنامه‌هایی برای کودک در خارج از خانه در نظر گرفته شود که امکان حضور سرزده والدین در آنها فراهم باشد. والدین باید درباره تغییر کادر آموزشی و اساسا هرگونه تغییر در مکان آموزشی کودک و هرگونه تغییر رفتار کودکشان آگاه و حساس باشند.

برای مراقبت از فرزندان باید قانون‌های مهم و اساسی را در مراقبت از خود به آنها آموزش داد. باید به کودکان آموخت فاصله منطقی را از غریبه‌ها حفظ کنند و بتوانند در برابر خواسته افرادی که نمی‌شناسند، «نه» بگویند. باید توجه داشت به جای ترساندن کودک باید به او این حس را داد که قوی و تواناست و هر زمانی اتفاق ناخوشایندی برای او رخ داد، می‌تواند روی شما حساب کند و در نهایت به کودک گفت این درست نیست که افراد بالغ تن او را لمس کنند، درحالی‌که او نمی‌فهمد چه اتفاقی دارد می‌افتد.